

بی‌توجهی به ترویج علم، مانعی در پیشرفت مطلوب علوم انسانی با رویکرد اسلامی

مصاحبه دکتر موحد ابطحی با دکتر حمید رضا آیت اللهی، استاد تمام گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی (ره)

موضوع تحول علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی از مباحثی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به جد مورد توجه بخشی از مسئولان نظام و بخشی از جامعه علمی قرار گرفته است و برای تحقق آن مراکز متعدد فرهنگی، آموزشی، پژوهشی و سیاستگذاری تاسیس شده و اساتید و پژوهشگران حوزوی و دانشگاهی در این زمینه فعالیت‌های بسیاری داشته‌اند. طبیعی است اولین پرسشی که در ارتباط با ایده علوم انسانی اسلامی مطرح می‌شود اصل امکان آن است. آیا جنابعالی علم بومی و علوم انسانی اسلامی را ممکن می‌دانید؟

ابتدائاً عرض کنم من اصطلاح علوم انسانی اسلامی را نمی‌پسندم و آن را دارای مشکلاتی می‌دانم بلکه از اصطلاح علوم انسانی با نگرش اسلامی یا رویکرد استفاده می‌کنم.

اجازه دهید با ذکر مقدمه‌ای به پرسش شما پاسخ دهم. در حوزه جامعه‌شناسی در عرصه بین‌المللی ما مکاتب و نظریه‌هایی داریم که در کتب نظریه‌های جامعه‌شناسی، با عناوینی همچون فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و آمریکایی توصیف می‌شوند. پرسش من از منتقدان علوم انسانی با نگرش اسلامی این است که این نظریه‌های جامعه‌شناسی چه فرقی با هم دارند؟ چرا یک نظریه با فرانسوی بودن توصیف می‌شود و یک نظریه با آلمانی بودن؟ بی‌شک ویژگی جامعه‌شناسی فرانسوی این است که در بستر تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و فلسفی فرانسه پدید آمده و رشد کرده است. فرانسوی‌ها (به خصوص پس از انقلاب فرانسه) در حوزه جامعه‌شناسی بیشتر به یک سری مسائل خاص توجه می‌کنند و این مسایل را در چارچوب مفهومی و فلسفی خاصی تحلیل می‌کنند که متفاوت است با جامعه‌شناسی که در فضای فلسفه ایده‌آلیستی آلمانی تنفس کرده است و موقعیت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی او مسایل دیگری را برای او مهم کرده است. منظور از علم بومی و اسلامی این است که همانگونه که ما جامعه‌شناسی فرانسوی، آلمانی و آمریکایی داریم، می‌توانیم جامعه‌شناسی با رویکرد ایرانی اسلامی هم داشته باشیم؛ جامعه‌شناسی‌ای که با موقعیت تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ما هماهنگی دارد و دیدگاه‌هایش در جهت ارزش‌های ایرانی و اسلامی است و مبانی فکری اسلامی را در نظریه پردازی‌هایش مورد

توجه قرار می دهد. این نوع جامعه شناسی می کوشد تا مسایل این موقعیت خاص را تحلیل کند و مشکلات فردی و اجتماعی این موقعیت را برطرف نماید.

پرسش بعدی که در این زمینه قابل طرح است این که راه دست یابی به علوم انسانی اسلامی چیست؟

بی شک این که ما در شورای تخصصی تحول و ارتقاء علوم انسانی وابسته به شورای عالی انقلاب فرهنگی جلسه برگزار کنیم و در آن راهکارهای تحول علوم انسانی و بومی و اسلامی سازی علوم انسانی را ارائه دهیم، یا در مرکزی دیگر سند تحول علوم انسانی بنویسیم یا در کلاس ها و سخنرانی ها در ارتباط با امکان و ضرورت و چگونگی دست یابی به علوم انسانی اسلامی سخن بگوییم، علوم انسانی کشور ما را در راستای بومی و اسلامی قرار نمی دهد و اینگونه اقدامات نتیجه نمی دهد. این که کسانی دور هم می نشینند و در قالب اسنادی تصویب می کنند که باید علم بومی و اسلامی تولید شود، نشان دهنده عدم آشنایی این افراد با علم و فلسفه و تاریخ علم است. علم زیر بار این دستورات ازبالاتعین شده نمی رود.

برای این که ببینیم چگونه نگرش اسلامی در علوم انسانی می تواند اشراق شود، خوب است مراجعه ای به تاریخ تمدن اسلامی داشته باشیم و ببینیم فلسفه یونانی چگونه پس از ورود به جهان اسلام (به خصوص ایران اسلامی) متحول می شود و صبغه اسلامی می یابد. امروزه فلسفه اسلامی عنوانی پذیرفته شده در جهان اسلام و در عرصه بین المللی است. وقتی می گوئیم فلسفه اسلامی مرادمان مجموعه ای از اندیشه های فیلسوفان مسلمان، مانند کندی، فارابی، بوعلی، سهروردی، خواجه نصیرالدین طوسی، ملاصدراست که تداوم پیدا می کند و می رسد به علامه طباطبایی در عصر حاضر و شاگردان مبرز ایشان. این نوع فلسفه بسیاری از حقایق فلسفی عالم را از درون تفکر اسلامی و ارزشهای آن استخراج کرده است. جامعه فلسفی به مجموعه این آراء می گوید فلسفه اسلامی.

به همین شیوه می توان گفت جامعه شناسی ایرانی مبتنی بر اندیشه اسلامی، یعنی مجموعه اندیشه های جامعه شناسان ایرانی مسلمان در ارتباط با موضوعی که برآمده از موقعیت تاریخی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ایران اسلامی است و صبغه ایرانی و اسلامی دارد و همچنین درباره سایر علوم انسانی و اجتماعی. خوشبختانه در دهه های گذشته کارهای خوبی در این زمینه صورت گرفته است؛ ولی متأسفانه خوب معرفی نشده و به اصطلاح در جامعه علمی ترویج نشده است. بنده چند سال پیش حرکتی را آغاز کردم تا تلاش های دانشمندان مسلمان امروزی را در ارتباط با مسایل برخی حوزه های علمی که دیدگاههایشان برخاسته از اندیشه اسلامی بوده است

جمع‌آوری و منتشر کنم که یک جلد آن با عنوان رویکرد اسلامی به مطالعات زنان منتشر گردید. تداوم این مسیر می‌تواند به علاقمندان این عرصه انگیزه دهد که رویکرد دینی خود را در علم‌ورزی‌شان دخالت دهند.

در پاسخ به پرسش قبلی فرمودید علم زیر بار دستورات از بالا نمی‌رود. آیا جنابعالی بر این باورید که تحول و پیشرفت علم یک فرایند/پروسه است که مسیر خود را به صورت طبیعی طی می‌کند؟ یا به تحول علم و از جمله بومی و اسلامی شدن علوم انسانی نگاه پروژه‌ای دارید؟

بی‌شک علم‌ورزی به عنوان یک فعل انسانی و اجتماعی نمی‌تواند یک فرایند طبیعی و خود به خودی باشد. به هر حال گرایش‌های فردی و اجتماعی در جهت‌دهی به علوم ایفای نقش می‌کنند و نتیجه همان می‌شود که در پاسخ به پرسش قبلی مطرح کردم؛ یعنی جامعه‌شناسی و روانشناسی آلمانی متأثر از رویکرد دانشمندان آلمانی شکل می‌گیرد و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی آمریکایی متأثر از رویکرد دانشمندان آمریکایی. اما از سوی دیگر باید در نظر داشت که علم‌ورزی با رویکرد ایرانی اسلامی به منظور دستیابی به نظریه‌های علمی که صبغه ایرانی اسلامی داشته باشند به صورت دستوری هم انجام نمی‌گیرد. دستیابی به علوم انسانی بومی و اسلامی مانند ساخت یک ساختمان نیست که بگوییم اگر این مقدار بودجه و امکانات و نیروی انسانی و ... داشته باشیم و تغییری در شرایط طبیعی یا اجتماعی خاصی رخ ندهد (مثلاً سیلی یا زلزله‌ای نیاید یا انقلابی یا تحریمی رخ ندهد) در فلان تاریخ ساختمان ساخته خواهد شد. علم‌ورزی در یک بستر اجتماعی انجام می‌گیرد و ما در پدیده‌های اجتماعی با هرمنوتیک مضاعف روبرو هستیم به این معنا که برداشت من از شما روی رفتار من تاثیر می‌گذارد و تصور شما از برداشت من از شما روی رفتار شما اثر می‌گذارد و ... به همین دلیل ممکن است وقتی دستوری در عرصه فعالیت علمی (به عنوان یک عرصه اجتماعی) صادر می‌شود، به تعداد برداشت‌ها و تفسیرهای سیاسی و ایدئولوژیک و ... از این دستور، رفتارهای مختلفی در قبال آن صورت گیرد و این یعنی کار علم‌ورزی با دستور جلو نمی‌رود و باید بستر تاریخی اجتماعی اقتصادی سیاسی خاص خودش را پیدا کند. خلاصه این که علم‌ورزی را باید در یک نگاه دیالکتیکی بین پروسه و پروژه دید. نشان آن هم این که در کشورهای توسعه یافته که کار علم به اعتقاد عده‌ای به صورت طبیعی جلو می‌رود، بحث حکمرانی علم یک بحث جدی است و الگوهای مختلفی برای آن در غرب ارائه شده است.

از بحث امکان و چگونگی تحول علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی بگذریم. علی‌رغم این که در چهار دهه گذشته مراکز متعددی برای تحقق علوم انسانی اسلامی تاسیس گردید، و اساتید و پژوهشگران بسیاری که در این زمینه فعالیت می‌کنند، به نظر می‌رسد دستاوردهای نظام در این حوزه فاصله زیادی با انتظارات دارد. جنابعالی به عنوان یک شخصیت دانشگاهی که سالیان متمادی در فضای دانشگاه داخلی و خارجی حضور داشته‌اید و در زمینه تحول علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی هم مسئولیت مدیریتی و اجرایی داشته‌اید و هم فعالیت آموزشی و پژوهشی، بفرمایید تحلیل شما از وضعیت تولید علوم انسانی اسلامی در کشورمان چیست؟

به عقیده بنده پرسش شما یک مقدار اشکال دارد و اشکال آن این است که تمرکز کرده‌اید روی تولید علوم انسانی اسلامی و از نشر علوم انسانی اسلامی غفلت دارید. من به عنوان یک استاد دانشگاه که در عرصه دانشگاه و پژوهشگاه سالها مسئولیت هم داشته‌ام، شخصا اطلاع دارم که بر اساس تلاش دانشجویان دکتری و اساتید دانشگاه و پژوهشگران مراکز پژوهشی، تحقیقات بسیاری در زمینه علوم انسانی با نگرش اسلامی انجام شده، و نتایج آن هم در قالب کتاب یا مقاله منتشر گردیده است. ولی مشکل اصلی این جاست که آیا این آثار علمی در تبادول و تداول قرار می‌گیرند یا خیر؟

اگر شما مقداری طلا در خانه داشته باشید، صد سال هم که بگذرد، این مقدار طلا هیچ ارزش افزوده‌ای پیدا نمی‌کند. یک مقدار طلا، هر چند اندک، وقتی ارزش افزوده پیدا می‌کند که به عنوان سرمایه مرتب در دست‌ها بگردد و با آن کار شود. این موضوع را در عرصه علم، خیلی پیش از این غربی‌ها فهمیدند و به جای این که سیستم ارزیابی و سنجش علمی خودشان را بر تولید علم مبتنی کنند، بر نشر حداکثری علم مبتنی کردند که این امر به صورت خودبه‌خودی تولید علم و آن هم علم با کیفیت و مورد نیاز جامعه را به دنبال خواهد آورد. ما الان می‌بینیم یک مقاله در حوزه علوم انسانی با نگرش اسلامی حرف بسیار نابی دارد، ولی هیچ استادی به آن استناد نمی‌کند، آن را مورد تجزیه و تحلیل و حتی نقد قرار نمی‌دهد و به طور خلاصه این مطلب در بازار اندیشگی دنیا قرار نمی‌گیرد. برای نمونه در عرصه مباحث نظری و فلسفی علوم انسانی اسلامی کارهای منتقدان علم دینی را نگاه کنید، بسیاری از آنها با ادبیات تولید شده در سالهای اخیر در زمینه علوم انسانی متأثر از نگرش اسلامی آشنا نیستند و بر مبنای تصور اولیه خودشان از ایده علوم انسانی اسلامی، به نقد آن می‌پردازند. حتی آن دسته از اساتیدی که به نقد اثری از یکی از صاحب نظران در زمینه علوم انسانی اسلامی می‌پردازند، مجموعه آراء آن

صاحب نظر را مطالعه نمی کنند و نمی کوشند ابتدا با منظومه فکری او آشنا شوند و پس از آن به نقد رای مطرح شده در یک اثر بپردازند.

نمونه جالبی از این بی توجهی را می توان دزر این مثال دید که در حوزه رواندرومانی دینی سالها پیش ایده ای توسط یکی از اساتید ایرانی مطرح شد، اما این ایده وقتی مورد توجه اساتید و پژوهشگران ایرانی قرار گرفت و مطالعات نظری و اقدامات عملی بر مبنای آن انجام گرفت که در کتاب رواندرومانی های معاصر کرسینی منتشر شد. در سالهای اخیر جامعه جهانی به ظرفیت های روانشناسی و رواندرومانی دینی و اسلامی توجه بسیاری دارد، ولی متاسفانه در داخل کشور نسبت به این موضوعات بی توجهی می شود.

این مشکلی که جنابعالی به آن اشاره می کنید علی القاعده اختصاصی به بحث علوم انسانی اسلامی ندارد و شامل تمامی علوم می شود و همان طور هم که بیان فرمودید اختصاصی هم به ایران ندارد و کشورهای غربی پیش از ما با این مشکل روبرو شده اند. کشورهای غربی برای رفع این مشکل چه اقدامی کرده اند؟ به عبارتی چه تلاشی کرده اند که از طریق ترویج و گردش علم در فضای دانشگاهی، زمینه را برای تولید علم ناب و مفید فراهم آورند؟

بله! این مشکل نه خاص علوم انسانی اسلامی است و نه مخصوص ایران و شامل تمامی علوم در تمامی کشورها و از جمله کشورهای غربی می شود. به خاطر همین غربی ها آمدند و معیار ضریب تاثیر (IF: Impact Factor) را به عنوان یکی از معیارهای ارزش علمی مطرح کردند. ضریب تاثیر مشخص می کند به یک مقاله چه میزان استناد شده است؟ که این امر نشان می دهد آن مقاله چقدر مورد توجه جامعه علمی قرار گرفته است و توانسته در حل مسایل علمی یا رفع مشکلات عملی جامعه تاثیر داشته باشد. اما ما در کشور مرتب مقاله علمی پژوهشی چاپ می کنیم و صرفا مطلب و نوآوری آن را دارای امتیاز می دانیم. انتظار داریم این مقالات را متخصصان مربوطه بخوانند و از آن استفاده کنند و در شبکه و جامعه علمی ایده مطرح شده در آن مقاله بالنده شود و ادبیات علمی در آن حوزه را ارتقاء دهد. اما آنچه در عمل مشاهده می کنیم با این انتظار فاصله زیادی دارد. در ایران هر کس برای خودش کار علمی می کند و چرخش علمی در کشور برقرار نمی شود.

برداشت اغلب ما از مجلات و مقالات ISI برداشت نامناسبی است. و خیال می کنیم این موسسه به مقالات و مجلات اعتبار می بخشد. در حالی که این موسسه نمایه سازی را صرفاً برای تداول علم ایجاد کرده است و با نمایه سازی اندیشه های موجود در مقالات ارزشمند را در اختیار تمامی متخصصان آن رشته قرار می دهد. فلسفه نمایه سازی و سیستم های مختلف نمایه که متعدد و متنوع و بسیار هستند همین است. البته موسسه نمایه سازی ISI این نیاز جامعه علمی را بخوبی درک کرد و توانست با این اقدامش به منابع مالی بسیاری دست پیدا کند.

ظاهراً به عقیده برخی، یکی از موانعی که بر سر راه حضور اساتید و پژوهشگران مسلمان در جامعه علمی در سطح بین المللی وجود داشت، محدودیت های نهادهای علمی، از جمله پایگاه های نمایه سازی نشریات و مقالات بود. این اعتقاد وجود داشت که این پایگاه ها تنها نشریات و مقالاتی را در فرایند سنجش خود راه می دهند که در چارچوب علم رایج، یعنی علم سکولار کار کرده باشند و در نتیجه از اعتبار سنجی مقالاتی که برای مثال در حوزه علوم انسانی اسلامی نوشته می شود و در نشریات علمی کشورهای اسلامی منتشر می گردد، خودداری می کنند. به همین خاطر در سال ۱۳۸۷ شورای گسترش آموزش عالی در وزارت علوم تصویب کرد که یک موسسه پژوهشی مستقل بین المللی برای علم سنجی در جهان اسلام شکل گیرد با عنوان «پایگاه استنادی علوم جهان اسلام»: **Islamic World Science Citation Center (ISC)** که در چهارمین نشست آموزش عالی و تحقیقات علمی کشورهای اسلامی (۲۰۰۸، باکو) این مرکز به تایید دانشگاه ها و مراکز پژوهشی کشورهای اسلامی رسید و در حال حاضر کلیه کشورهای اسلامی از خدمات آن استفاده می کنند. به عقیده جنابعالی آیا چنین مرکزی می تواند نقصانی را که به آن اشاره کردید برطرف کند؟

به عقیده بنده مرکزی که ایران با نام ISC درست کرد، کارکرد نامناسبی دارد. ما خیال کردیم ISI برای این است که مقالات معتبر را ارزیابی کند، لذا ما هم ISC درست کردیم که به مقالاتی که در جهان اسلام نوشته و منتشر می شود اعتبار ببخشیم. اما ما باید به این نکته دقت می کردیم که اعتبار مقاله به این است که چقدر در جامعه علمی مورد توجه قرار می گیرد؟ ISC باید با این هدف ساخته می شد که تداول و ترویج علم انجام شود، نه اینکه صرفاً به برخی از نشریات و مقالات اعتبار ببخشد تا اساتید از آن برای ترفیع و ارتقاء استفاده کنند.

یک وقتی من لیست مجلات و مقالات ISC را که مورد توجه قرار گرفته بود ملاحظه می کردم. تقریباً ۹۵ درصد آنها ضریب تاثیرشان صفر بود؛ یعنی هیچ کس به آنها استناد نکرده بود. چند مقاله از دیگر کشورهای اسلامی بود که ضریب تاثیر بالایی داشتند و برای من جالب بود که هر مقاله‌ای که ضریب تاثیرش بالا بود، برای خارج از ایران بود. متأسفانه ما نتوانستیم با ISC ترویج و چرخش علم در جامعه علمی خودمان را ایجاد کنیم.

تولید علم اصیل و ارزشمند زمانی انجام می‌شود که علم، بازار مصرف داشته باشد. اگر شما تولید کنید ولی هیچ بازار مصرفی نداشته باشد این تولید ارزشی ندارد. یکی از معضلات بزرگ مملکت ما در بحث علم، به خصوص علوم انسانی و بالخصوص علوم انسانی مبتنی بر نگرش اسلامی، استفاده نکردن از تحقیقات اساتید و پژوهشگران دیگر است. بنده اخیراً با توجه به مسئولیتی که در فصلنامه پژوهشی جستارهای فلسفه دین دارم، این ایده را مطرح کردم که تنها مقالاتی را باید در این فصلنامه مورد توجه قرار دهیم که نویسنده آن، آثاری را که در دیگر مجلات تخصصی در حوزه فلسفه دین منتشر شده است دیده و به آنها ارجاع داده باشد. به نظرم این مشکل عمده تولید علم در کشور ماست؛ وقتی به دستاورد تحقیقی که سالها وقت صرف آن شده توجهی نشود، انگیزه برای انجام کار اصیل، ارزشمند و نوآورانه به شدت کاهش می‌یابد.

با این تحلیل نظر جنابعالی درباره تاسیس کمیسیون نشریات علمی حوزوی چیست؟ آیا تفکیک نشریات علمی دانشگاهی از نشریات علمی حوزوی را در پیشبرد تحول علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی موفق ارزیابی می‌کنید؟

صدور مجوز نشریه علمی توسط حوزه را هم اقدام صحیحی ارزیابی نمی‌کنم. باید بررسی می‌کردیم که کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم چه مشکلی دارد؟ و آن مشکل را برطرف می‌کردیم؛ نه این که یک کمیسیون جدید راه اندازی کنیم. برای مثال اگر کمیسیون وزارت علوم مجلاتی را که در آن مقالاتی با رویکرد اسلامی داشتند درست ارزیابی نمی‌کرد، با اضافه کردن چند کارشناس حوزوی دانشگاهی در کمیسیون نشریات وزارت علوم این مشکل را برطرف می‌کردیم. اگر مقالات اساتید حوزوی به دلیل عدم رعایت ساختار یا روش مناسب در ارزیابی‌های وزارت علوم پذیرفته نمی‌شد، با آموزش مقاله نویسی برای اساتید حوزه یا با استفاده از یک همکار آشنا با ساختار مقالات علمی در نگارش مقاله این مشکل را برطرف می‌کردیم. اما ایجاد دو دستگی در نهاد ارزیابی علم کار صحیحی نیست. ما در نهایت باید بتوانیم نوآوری‌های علمی خود را در قالب مقالات بین‌المللی بنویسیم

تا از این طریق بتوانیم در جامعه علمی بین المللی تاثیرگذار باشیم، اما اگر قرار باشد ابتدا با ISC خودمان را از نشریات بین المللی دور کنیم و بعد با مجوز نشریه از حوزه، باب گفتگو میان حوزویان و دانشگاهیان را محدود کنیم، راه به جایی نخواهیم برد.

به عقیده جنابعالی مشکل عدم تعامل علمی اساتید و پژوهشگران ایرانی و عدم استفاده از دستاوردهای تحقیقی آنها ناشی از فرهنگی است که در آن حضور داریم؟ یا ناشی از ساختار دانشگاه و مراکز پژوهشی و نظام ارزیابی یک پارچه و متمرکز وزارت علوم؟

به گمانم هر دو. متأسفانه هدف ما در فعالیت علمی تولید علم برای فوق لیسانس و دکتری گرفتن و بعداً ترفیع و ارتقا، پیدا کردن اعضاء هیئت علمی بوده است. ما هیچگاه با خود نگفته‌ایم که علم تولید کنیم برای اینکه در بازار قرار بگیرد و گره‌ای از مشکلات مملکت باز کند یا مساله‌ای علمی را در سطح جهانی حل کند. متأسفانه سیاست علمی مملکت ما به این سمت رفته است. مضاف بر این، ابزارهایمان برای عرضه علم در سطح بین المللی خیلی ضعیف است. دلیل آن هم این است که اولاً بسیاری از اساتید و پژوهشگران ما با زبان علمی بین المللی به خوبی آشنا نیستند. در ثانی راه‌های ارتباطی با مجامع علمی بین المللی را به خوبی نمی‌شناسند. و مهم‌تر از این دو، ما اساتید و پژوهشگران خودمان را تشویق نمی‌کنیم که حرف‌هایشان را در کشورهای دیگر بزنند. در حالی که بسیاری از حرف‌هایی که ما در حوزه علوم انسانی و به خصوص علوم انسانی با نگرش اسلامی در داخل کشور می‌زنیم، اگر به زبان عربی یا انگلیسی در مجامع بین المللی مطرح گردد، با استقبال بسیار خوبی روبرو خواهد شد و اساتیدی که سابقه دفاع از پایان نامه در یک شاخه علمی با رویکرد اسلامی داشته‌اند یا مقاله‌ای با رویکرد اسلامی در یک نشریه بین المللی منتشر کرده‌اند می‌دانند و حس کرده‌اند که این بحث‌ها در عرصه بین المللی مشتریان خوبی دارد.

شاید شواهدی را هم بتوان ارائه کرد که نشان از ضعف فرهنگی و اخلاقی در این زمینه باشد. برای مثال جنابعالی به معیار ضریب تأثیر اشاره کردید و این که صرف تولید برای مثال یک مقاله اهمیتی ندارد، مهم آن است که چقدر به این مقاله ارجاع شود و ضریب تأثیر معیاری شد برای اهمیت یک مقاله، نه صرف نشر

مقاله در یک نشریه علمی پژوهشی که در ISC نمایه می‌شود. این معیار سبب شد برخی نویسندگان برای افزایش ضریب تأثیر مقالات خود، به خود ارجاعی روی آورند و در هر مقاله‌ای که می‌نویسند به فهرست بلندبالایی از آثار پیشین خود ارجاع دهند. به عقیده جنابعالی آیا طرح معیاری مانند ضریب تأثیر به تنهایی می‌تواند مشکلی را که در این بحث مطرح کردید برطرف کند؟

بله! به هر حال قانون وضع می‌شود تا یک نتیجه مطلوب اجتماعی به دست آید. اما همواره کسانی بوده‌اند که راه‌های فرار از قانون را در پیش گرفته‌اند. این اختصاصی هم به ایران ندارد. تقلب و رفتار خلاف قانون در همه جای دنیا دیده می‌شود. در همین بحث ضریب تأثیر و خودارجاعی هم که فرمودید، غرب بلافاصله پس از مشاهده این رفتار که ظاهر قانون در آن رعایت می‌شد، اما هدف از قانون و معیار ضریب تأثیر را تامین نمی‌کرد، آمد و خودارجاعی‌ها را از محاسبات خارج کرد. اما درباره سوال پایانی شما. خیر! قوانین هیچ‌گاه به تنهایی نمی‌توانند برای رسیدن به هدف کارآمد باشند. نظارت لازم است، تشویق و تنبیه لازم است و از همه مهمتر گسترش و تعمیق اخلاق علم و پژوهش لازم است که متأسفانه ما کم به این مساله بها می‌دهیم.

اجازه دهید پرسش را جزئی‌تر و مصداقی‌تر مطرح کنم. در فرایند داوری نشریاتی همچون جستارهای فلسفه دین و ... که جنابعالی مسئولیت آن را برعهده دارید، چه دیدی نسبت به مقاله‌ای که تمام منابع آن فارسی است و مقاله‌ای که اکثر قریب به اتفاق منابع آن خارجی است وجود دارد؟ آیا داوران به گونه‌ای هستند که محتوای مقاله را فارغ از فارسی یا انگلیسی بودن منابع آن داوری کنند؟

سعی ما این بوده که از اساتیدی برای داوری مقالات استفاده کنیم که بیش از آن که ارجاع به اثر انگلیسی برای آنها اهمیت داشته باشد، آشنا بودن نویسنده با پیشینه و ادبیات بحث و همچنین به روز بودن او در این زمینه برایشان اهمیت داشته باشد. این که نویسنده‌ای مطلبی را به یک اثر انگلیسی ارجاع دهد نه یک اثر فارسی فی‌نفسه به ارزش مقاله نمی‌افزاید. حتی به یک لحاظ تصور بنده این است که بهره‌گیری از آثار اساتید و پژوهشگران ایرانی که موضوعی را در کشور مطرح کرده‌اند، به لحاظ اخلاقی و اجتماعی ارزش بیشتری دارد و موجب تشویق آنها می‌شود و زمینه را برای فعالیت علمی در کشور فراهم‌تر می‌سازد.

برداشت بنده از صحبت‌های پیشین جنابعالی این بود که یکی از مشکلات در عرصه علوم انسانی، شکافی است که بین جامعه و دانشگاه وجود دارد؛ به این معنا که دانشگاه به مسائل جامعه نمی‌پردازد؟ آیا برداشت بنده صحیح است.

بحث بنده بیشتر ناظر به این بود که شکافی بین دانشگاهیان وجود دارد؛ یعنی بین آدم‌هایی که تولید علم می‌کنند، بده بستان و تعامل علمی نیست. حرف‌های تخصصی وقتی در مقام تداول قرار بگیرد نتایج خاص خودش را به همراه دارد. توجه داشته باشید که همه تحقیقات ناظر به مشکلات عینی جامعه نیست. در هر جامعه علمی یکسری آدم‌ها هم باید باشند که کارهای تحقیقی و پژوهشی محض انجام دهند که ناظر به یک مشکل خاص در جامعه هم نیست، بلکه ناظر به یک مساله‌ای است که در خود علم پدید آمده است. در تعاریف دانشگاهی هم تحقیقات بنیادین و تحقیقات کاربردی از هم تفکیک شده‌اند. در این بخش مربوط به تحقیقات بنیادین و نظری محض حرف بنده این است که چرا تعامل علمی بین یافته‌های اساتید داخل کشور برقرار نمی‌شود. نکته دیگر این که چرا حاصل این دستاوردهای محض و بنیادین از طریق مقالات ترویجی در سطح گسترده‌تری از جامعه علمی مطرح نمی‌گردد. به عقیده بنده هر مقاله علمی - پژوهشی باید چند مقاله علمی ترویجی به همراه داشته باشد تا بتواند مسائل نظری محض را با جامعه مرتبط کند.

مشکل دیگر که در پرسش اخیر به آن اشاره کردید، مشکل کاربردی نبودن بسیاری از تحقیقات در کشور است که به عقیده بنده در بسیاری از موارد ما زیر ساخت‌های لازم برای انجام چنین تحقیقاتی را هم فراهم نکرده‌ایم. برای نمونه دانشجویان بسیاری داشته‌ام که از من می‌خواستند در حوزه‌ای تحقیق کنند که به درد جامعه بخورد و مشکلی را حل کنند. ولی ما در کشور سیستمی نداریم که اولاً مشکلات مراکز مختلف مملکت را شناسایی و در ثانی آنها را به مساله علمی تبدیل کند. صرف این که من مشکلات را بازگو کنم کافی نیست برای این که یک دانشجو بتواند رساله دکترای خود را در ارتباط با آن تعریف کند، بلکه باید این مشکل عینی در قالب مفاهیم و نظریه‌های علمی به یک یا چند مساله علمی تبدیل شود و چنین فرایندی به یک سیستم و یکسری افراد فرهیخته نیاز دارد. مشکلات روزمره را همه می‌دانند و درد آن را حس می‌کنند، ولی منی که فلسفه خواندم، باید ببینم ریشه‌های نظری و فلسفی مشکلات روزمره جامعه چیست؟ و این مشکل را با کدامین نظریه فلسفی می‌توانم حل کنم. اگر چنین اتفاقی افتاد دانش من در عرصه عینیت اجتماعی سریان می‌یابد و علم من نافع می‌شود. به عقیده بنده یکی از مهمترین عواملی که مشکل غیر کاربردی بودن تحقیقات در حوزه علوم انسانی را به وجود آورده

است، سیستم آموزشی و پژوهشی دولتی ما و به خصوص نظام ارزش‌یابی حاکم در این سیستم است که هیچ وقت احساس نمی‌کند برای بقاء خود باید گره‌ای از مشکلات جامعه باز کند. اما اگر نظام آموزشی و به خصوص پژوهشی ما خصوصی بود، این مسئله برایش اهمیت اساسی پیدا می‌کرد، زیرا بقاء و ارتقاء خود را در این می‌دید که بتواند مشکلی از مشکلات این مملکت را حل کند تا با دستاوردهای حاصل از حل مشکلات به بقای اقتصادی خودش کمک کند.

اگر تعامل علمی بین اساتید و پژوهشگران به خوبی انجام گیرد، ضعف تحقیقات کاربردی هم برطرف می‌گردد. فرض کنید من برای رفع مشکل سازمانی پروژه‌ای را انجام می‌دهم. اگر اولاً محصول این تحقیق در عرصه عمومی مطرح گردد (که متأسفانه در بسیاری از موارد این مهم انجام نمی‌گیرد) و در ثانی جامعه علمی نسبت به دستاوردهای تحقیقی حساسیت داشته باشد، بلافاصله به نقد آن می‌پردازند و این امر اولاً موجب می‌شود که یک محقق جرأت نکند تحقیق ضعیف انجام دهد و دیگر آن که اگر کار محقق اول قوی هم بود، با نقد صحیح اخلاقی و منطقی، ضعف تحقیق کنونی برطرف گردد و سازمان مربوطه گامی به سمت رفع مشکل خود نزدیک‌تر شود. اما وقتی این فضای تعامل فکری در بین اساتید و پژوهشگران نیست، می‌بینیم که یک کتاب درسی (که نه تحقیق بنیادی است و نه تحقیق کاربردی) سالها با وجود مشکلات متعدد منتشر می‌شود و اقدامی برای اصلاح آن انجام نمی‌گیرد.

یکی از شاخص‌هایی که در بحث تحول علوم انسانی از آن یاد می‌شود، کاربردی‌سازی علوم انسانی است. به برخی از مشکلات در مسیر کاربردی‌سازی تحقیقات در حوزه علوم انسانی اشاره کردید. به عقیده جنابعالی آیا در حوزه علوم انسانی اسلامی هم می‌توان بحث کاربردی‌سازی را مطرح کرد؟ یا در این بحث صرفاً هدف آن است که به یک نظریه‌ای دست بیابیم که با آموزه‌های دینی ما هماهنگ باشد یا دست‌کم تعارض نداشته باشد؟

بی‌شک قرار نیست علوم انسانی اسلامی فقط مشکل تعارض با آموزه‌های اسلامی را حل کند. یکی از عوامل طرح ایده علوم انسانی اسلامی این بود که علوم انسانی رایج سکولار برای پاسخ به نیازهای افراد و جوامع اسلامی کارآمد نیست؛ زیرا بخش عمده‌ای از نیازهای این افراد و جوامع به خاطر فرهنگ و زیست دینی، متفاوت از

نیازهای افراد و جوامع بی‌دین یا سکولار است و حتی در برخی مشکلات واحد، نمی‌توان از روش‌هایی استفاده کرد که در جوامع بی‌دین یا سکولار جواب داده و می‌دهد. بر این اساس فعالان عرصه علوم انسانی اسلامی باید اولاً نیازهای فردی و اجتماعی را بشناسند، در ثانی آن را در چارچوب مفاهیم و نظریه‌های اسلامی تحلیل کنند، و ثالثاً برای پاسخ به آن نیاز در چارچوب ارزشی و بینشی اسلامی راهکارهای کارآمد ارائه دهند.

آیا هدف از بومی و کاربردی سازی علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی این است که ما تنها مشکلات خودمان را حل کنیم؟ به نظر شما این ایده چقدر راهگشا است؟

به هر حال اولین گام در ارتقاء جایگاه علوم انسانی در کشور این است که بتوانیم مشکلات خودمان را حل کنیم. برای این کار ممکن است در ابتدا از همین علوم انسانی رایج استفاده کنیم و یکسری تغییرات در آن اعمال کنیم تا مناسب موقعیت تاریخی اجتماعی فرهنگی ما بشوند. این کاری است که کشورهای غربی هم انجام می‌دهند. اما این ابتدایی‌ترین و خام‌ترین شیوه بومی‌سازی علوم است. در گام دوم ما باید علوم انسانی جدیدی ارائه کنیم که از دل موقعیت تاریخی و فرهنگی و دینی ما درآمده باشد، همچنان که علوم انسانی غربی تناسب تام و تمامی با موقعیت تاریخی و اجتماعی و فلسفی و ... آنها داشته است. این علوم انسانی همسو با ارزشها و بینشهای اسلامی در گام اول باید بتواند مشکل فرد و جامعه اسلامی را حل کند، اما با توجه به ویژگی‌های دین اسلام و عدم اختصاص آن به یک جامعه و تاریخ خاص، این علوم انسانی باید بتواند با انجام پاره‌ای تغییرات مسایل دیگر جوامع را هم تحلیل کنند و برای رفع مشکلات آنها راهکار موفق ارائه نماید. تنها راه رقابت با علوم انسانی رایج که خصلتی سکولار دارد همین است.

به نظر شما آیا سطح علمی رشته‌های علوم انسانی در کشور قابل رقابت با نظریه‌های رقیب در حوزه علوم انسانی که در غرب و شرق وجود دارد، هست؟ به خصوص آن دسته از دیدگاه‌هایی که مبتنی است بر آموزه‌های اسلامی یا فلسفه اسلامی؟

کاملاً! بنده وقتی مقالاتم را در سایتهای خارجی منتشر می‌کنم، از اقصی نقاط دنیا مراجعه‌کننده دارد. کمتر مقاله‌ای دارم که از بیست یا سی کشور به آن مراجعه نکرده باشند. برخی از آنها درباره محتوای مقاله وارد بحث

می‌شوند و این نشان می‌دهد که این مباحث برای آنها جذاب است. شما نگاه کنید فردی مانند هانری کربن به ایران می‌آید و پای درس علامه طباطبایی می‌نشیند. نظریه دکتر جلالی طهرانی در زمینه روان‌درمانی توحیدی در کتاب روان‌درمانی‌های معاصر کرسی‌نی منتشر می‌شود. بحث‌های اصولی ما به خوبی می‌تواند با مباحث فلسفه تحلیلی غرب وارد گفتگو شود. البته این بدان معنا نیست که ما در همه زمینه‌ها از غرب پیشرفته‌تر هستیم. بحث این است که ایده‌های خوبی در کشور وجود دارد و در میراث تمدنی ما وجود دارد که می‌تواند در غرب مطرح گردد و با استقبال همراه شود. ما در این زمینه با چند مشکل روبرو هستیم: ۱. میراث تمدنی خودمان را خوب نمی‌شناسیم. ۲. دستاوردهای جدید غرب در حوزه علوم انسانی را به خوبی نمی‌شناسیم و از چالش‌هایی که در این زمینه وجود دارد غافلیم و فکر می‌کنیم این حرف‌ها آخرین حرفی است که می‌شود در این موضوع زد، در حالی که خود غربی‌ها اشکالات بسیاری به ایده‌های جدید وارد می‌کنند. ۳. زبان خارجی و چگونگی برقراری ارتباطات علمی بین‌المللی را به خوبی نمی‌دانیم. و یکی از عواملی که این مشکلات را دامن زده است، گسترش کمی شدید علوم انسانی و نداشتن برنامه روشن در این زمینه است.

نقش اقتصاد علم را در پیشبرد بسط دیدگاه‌های اسلامی در علوم انسانی چقدر جدی می‌دانید؟

بسیار مهم است. یکی از اشکالات تولید علم ما این است که اقتصاد تولید علم مورد توجه قرار نگرفته است و از تجربه سایر کشورها استفاده نکرده‌ایم. الان در خارج از کشور بخشی از وظیفه اقتصاد تولید علم برعهده کتابخانه‌هاست. ما به ناشران یارانه می‌دهیم، در حالی که باید بودجه فراوان به کتابخانه بدهیم و بگوییم کتاب‌های ارزشمند را با قیمت گران بخرند. این سیاستی است که با آن می‌توانیم خیلی زود تغییر را ایجاد کنیم.

لطف می‌فرمایید نظر خود را درباره چند فعالیتی که در عرصه علوم انسانی اسلامی انجام می‌گیرد اعلام بفرمایید. هر کدام از این برنامه‌ها چقدر می‌توانند از طریق ترویج نتایج تحقیقات در حوزه علوم انسانی اسلامی در پیشبرد ایده علوم انسانی اسلامی در ایران موفق باشند؟

همایش دوسالانه بین‌المللی علوم انسانی اسلامی (مجمع عالی علوم انسانی اسلامی)

من با کارهایی مثل همایش بین المللی دوسالانه علوم انسانی اسلامی اصلا موافقت ندارم. این نوع کارها را نمایشی می دانم و اصلا مورد توجه جامعه علمی قرار نگرفته است. همانگونه که گفتم اقدامات دستوری از بالا و با تزریق بودجه های خاص هیچگاه نمی تواند جریان علمی واقعی ایجاد کند بلکه اقداماتی نمایشی خواهد بود که در مواردی هم نتایج عکس داشته و بدبینی نسبت به فعالیتهای منطقی برای ارتقاء علوم انسانی با نگرش اسلامی ایجاد خواهد کرد.

یکی دیگر از کارهای نامناسبی که انجام می شود بحث های مکرر و مکرر درباره خود ایده علوم انسانی اسلامی است که اغلب نگرش بدیعی را به خواننده نمی دهد لذا خسته کننده شده است و کلی گویی های بیفایده. امیدوارم این مصاحبه جنابعالی و پاسخ های بنده هم از این سنخ نشده باشد و خواننده مطالب جدید و مفید و کاربردی در آن بیابد. امید دارم مجله صدرا هم خود را رفته رفته از این آفت بدور کند.

جنابعالی از سال ۱۳۸۸ تا سال ۱۳۹۲ ریاست پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، که بزرگترین پژوهشگاه علوم انسانی کشور است را بر عهده داشتید. در این دوران به عنوان یک مدیر و سیاستگذار در عرصه دانشگاه و علم، در رابطه با مشکلاتی که در این گفتگو درباره آنها صحبت شد، به خصوص در حوزه ترویج علم، چه راهکارهایی به ذهنتان رسید؟ و چه اقداماتی را به انجام رساندید؟

در دورانی که من رئیس پژوهشگاه بودم پرتال جامع علوم انسانی راه اندازی شد که در آن تمام مقالات علمی کشور در زمینه علوم انسانی دسته بندی و در پایگاه بارگذاری شد که خیلی مورد استقبال قرار گرفت به گونه ای که در اوایل، تا روزی چهل هزار دانشمند مقاله از طریق این پایگاه انجام می شد و از صد و هشتاد کشور از آن استفاده می کردند. این یک راهکار بود برای این که اندیشه های بومی و آراء اساتید و پژوهشگران ایرانی به راحت ترین شکل ممکن در اختیار سایر افراد قرار گیرد. در حال حاضر هم بر این باورم که هر کسی در حوزه علوم انسانی فعالیت می کند، از این پرتال استفاده می کند. بنظرم این اقدام تداول و تبادل نگرش های بومی در علوم انسانی را بخوبی و با شتاب ارتقاء بخشیده است. آثار اندیشمندان جامعه علوم انسانی کشورمان به راحتی در اختیار دانشجویان قرار می گیرد و سایر استادان از طریق آن می توانند کلیه اقداماتی را که در حوزه تخصصی شان وجود دارد ببینند و بخوانند و بر اساس آن پیشینه، اندیشه ورزی کنند.

بنظر جنابعالی اگر بخواهیم به نگرش اسلامی ایرانی در رشته های علوم انسانی و شاخه های جزئی تر آن دست پیدا کنیم چه راه حل عملی وجود دارد؟

بنظرم ارائه و نشر مجموعه ای از کتابهای رشته های علوم انسانی با نگرش ایرانی اسلامی کار سختی نیست و می توان در کوتاه مدت در تمامی شاخه های علوم انسانی به آن دست یافت. ببینید اگر ۵۰ سال پیش، اندیشمندی با تالیف یک کتاب جریانی اندیشه ای را می توانست در یک جامعه علمی ایجاد کند و نظریه ای نو را ارائه کند، دیگر اکنون چنین نیست. کتابهای گذشته تک نویسنده بودند ولی الان در اغلب علوم، مخصوصا علوم انسانی، دیگر از اینگونه کتابها نداریم؛ بلکه تمامی کتابها به سمت مجموعه مقالات از اندیشمندان مختلف صاحب نظر در آن عنوان تشکیل شده است. بجای مولف، ویراستار ارشد (نه به معنای ویراستاری ادبی) کتاب را تدوین می کند. ویراستاران متناسب با نگرش خاص خودشان و علایقشان مقالات متفاوتی را کنار هم می گذارند و یک مجموعه مقالات را ویراستاری می کنند. به همین جهت دیده می شود درباره یک عنوان علمی، کتابهای مختلفی از مجموعه مقالات با ویراستاران متنوع و با سلايق گوناگون وجود دارد که این کتابهای متفاوت معمولا در مقالات متعددی هم پوشانی دارند. حال اگر از ویراستاران زنده جامعه خودمان از میان اندیشه ورزان برجسته یک رشته خواسته شود که با ملاحظه کلیه مقالاتی که در آن عنوان از آن رشته علوم انسانی توسط فرهیختگان ما نشر یافته است مقالاتی که بیشتر می توانند نگرش ایرانی اسلامی به آن عنوان علوم انسانی را داشته باشند انتخاب کنند و با برگزیدن مهم ترین آنها، بتوانند مجموعه ای از مقالات اندیشمندان جامعه مان که نگرش های اسلامی ایرانی را در مقالات خود لحاظ کرده اند گردآوری نموده و خود ویراستاری محتوایی آن را به عهده بگیرند به راحتی می توان در عناوین مختلف علوم انسانی به نگرش اسلامی مثلا در جامعه شناسی توسعه رسید. بنده خودم این کار را درباره نگرش اسلامی در مطالعات زنان انجام داده ام و نشان داده ام که قابل تحقق است. جالب است که بگویم این کتاب هم به زبان انگلیسی و هم به زبان روسی نیز ترجمه شد و نگرش ویژه ما در مطالعات زنان که متمایز از نگرش غالب غربی است در اختیار علاقمندان بسیار کشورهای دیگر قرار گرفت.